

اگر بر مصادیق و افراد باشد یا در آن کمیت افراد بیان میشود یا نمیشود در صورت اول محصوره است در صورت دوم مهمله و چون قضایای طبیعی در علوم معتبر نیست می توان در تقسیم قضیه قائل شد که منحصر به سه قسم است چنانکه شیخ ابو علی سینا در شفا به چنین حصری قائل گردیده است مهمله در قوه جزئیه است باین معنی که بین آنها لازم است چه هر وقت مهمله صدق کند جزئیه صدق میکند و بعکس مثلاً هر وقت این گفته ها که انسان در خسر است صدق کند بی شك بعض انسان در خسر است نیز صدق خواهد کرد همچنین بعکس دلیل آن اینست که حکم در مهمله بر افراد موضوع است هر وقت حکم بر افراد موضوع صدق کند یا این حکم بر جمیع افراد صدق میکند یا بر بعض افراد بر هر دو فرض حکم بر بعض افراد صدق خواهد کرد و این جزئی است اما دلیل عکس آن اینست که هر وقت حکم بر بعض افراد صدق کند حکم بر افراد بطور مطلق صدق خواهد کرد و این مهمله است .

محصورات چهار گانه از آنچه گذشت دانسته شد که حمله در دو طرف دارد یکی محکوم علیه که موضوع نامند دوم محکوم به که محمول خوانند فعلاً این نکته را باید در نظر داشت که عادت منطقیها در بررسی محصورات بر این جاری شده که از موضوع به (ج) و از محمول به (ب) تعبیر مینمایند بطوریکه چون گویند هر ج ب است چنانست که بگویند هر موضوعی محمول است و این رویه را برای دو فایده اتخاذ کردند یکی آنکه اختصار را رعایت کرده اند دیگر آنکه خواسته اند توهم انحصار را بدین وسیله رفع کرده باشند چه اگر می آمدند برای کلیت وضع مثالی همچون هر انسانی حیوان است میکردند و احکام را بر روی آن اجرا مینمودند ممکن بود توهم شود این احکام منحصرأ در این ماده است و موجب های کلیه دیگر مشمول این احکام نیستند از اینرو آمدند مفهوم قضیه را تصور کردند و آنرا از مواد برهنه ساختند تا بفهمانند که احکام جاری بر قضیه بر تمام جزئیات آن مشمول دارد و اختصاصی به بعضی منهای بعضی ندارد چنانکه در قسم تصورات نیز مفهوم های کلی هارا گرفته یعنی مفهوم جنس، نوع، فصل و غیره را اخذ کردند بی آنکه به ماده می از مواد اشاره بنمایند و از احوال کلیات چنان بحث کردند که شامل جمیع طبایع

اشیاء باشد از این دو عبا حث این فن قوانین کلیه می شده که بر تمام جزئیات انطباق دارند پس در این گفتار ما که هر ج ب است دو امر است که باید مورد توجه قرار گیرد یکی از آنها مفهوم ج بر حقیقت آنست دیگر مصادیق و افراد آنست پس معنی آن این نیست که مفهوم ج همان مفهوم ب است چه در این صورت باید ج و ب دو لفظ مترادف باشند پس حملی در معنی نیست در لفظ است بلکه معنی آن اینست که افراد ج با هر چه بر آن ج صدق کند همان ب است حال اگر بگوئید همانطور که ج دارای دو اعتبار است ب نیز دارای دو اعتبار می باشد مفهومی دارد و حقیقتی و مصادیق و افرادی چگونه جایز نباشد که محمول نیز مصادیق و افراد ب باشد نه مفهوم آن چنانکه موضوع چنین است جواب گوئیم آنچه بر آن موضوع صدق می کند عیناً همانست که بر آن محمول صدق می کند پس اگر محمول آنچه بر آن ب صدق می کند باشد نبوت آن برای موضوع ضروری خواهد بود چه نبوت چیزی برای خود آن ضروری است نتیجتاً قضایا منحصر در ضروریه خواهد شد و ممکنه خاصه اصلاً مصادیق نخواهد داشت پس معلوم شد که معنی قضیه اینست که هر چه بر آن ج صدق کنند از افراد همان مفهوم ب است نه مصادیق افراد ب و باز اگر ایراد کنید که چون گوئیم هر ج ب است یا مفهوم ج عین مفهوم ب است یا غیر مفهوم ب اگر عین مفهوم ب باشد آنچه گفتید لازم آید که حمل غیر مفید است و اگر غیر مفهوم ب باشد ممتنع خواهد بود که گفته شود یکی از آنها همان دیگری است چه محال است که چیزی غیر خود باشد جواب گوئیم که ما این شق را اختیار می کنیم که مفهوم ب غیر مفهوم ج است و اینکه گفته شد.

(حمل ج بر ب بهو هو ممتنع است) مسلم نیست چه در صورتی حمل ب بر ج ممتنع خواهد بود که مراد این باشد (ج نفس ب است) و چنین نیست بلکه همانطور که بیان شد مراد اینست که آنچه بر آن ج صدق کند مفهوم ب بر آن صدق می کند و صدق اموری که با یکدیگر مفهوم مغایر باشند بر ذات واحد جایز است پس آنچه بر آن ج صدق می کند ذات موضوع نامیده میشود و مفهوم ج وصف موضوع و عنوان آنست چه مفهوم ج است که میشناساند ذات ج را که محکوم علیه حقیقی است